

The Discussions on Lexical Subjects in Uṣūl al-Fiqh as a Semiotic Logic: Theorizing in the Islamic Humanities*

Mahdi Shushtari  / Associate Professor, Department of Jurisprudence and Legal Principles, Shahid Mahallati University of Islamic Sciences. mahdishoshtari@chmail.ir

Received: 2025/11/15 - Accepted: 2025/12/14

Abstract

One of the fundamental challenges in the development of Islamic humanities is the absence of an indigenous, coherent, and epistemologically generative methodology for deriving concepts and theories from religious texts. Focusing on the "lexical discussions" (mabāhith al-alfāz) within Uṣūl al-Fiqh (principles of jurisprudence), this article examines the hypothesis that the semiotic rules of Uṣūl al-Fiqh—such as those governing apparent meaning (zuhūr), generality and particularity (ʿumūm wa khuṣūs), absoluteness and restriction (itlāq wa taqyīd), context (siyāq), and implicative significations (madlūlāt iltizāmiyya)—can serve as a methodological framework for theorizing in the Islamic humanities. The research adopts an analytical-theoretical approach, grounded in the application of jurisprudential principles to conceptual structures within the human sciences. In each section of the article, a specific rule from the lexical discussions is introduced and analyzed, and examples from fields such as education, psychology, sociology, and political science are presented to demonstrate how these rules can extract coherent and theoretically productive propositions from religious texts. Furthermore, a step-by-step model is proposed for transforming religious concepts into scientific theories, encompassing the stages of problem selection, semiotic analysis, extraction of theoretical concepts, and theory evaluation within an Islamic framework. The findings indicate that the lexical discussions, as tools for the rational and linguistic understanding of texts, can provide a methodical and indigenous foundation for the development of Islamic humanities—a methodology that neither falls into hermeneutic subjectivism nor merely imitates secular Western models, but is instead grounded in intra-religious rational ijtihād.

Keywords: Uṣūl al-Fiqh, Lexical Discussions, Theorizing, Islamic Humanities, Semiotics, Islamic Methodology.

* This paper was presented at the international conference "Islamic Humanities: In Commemoration of Allamah Mohammad Taqi Mesbah Yazdi".

مباحث الفاظ اصول فقه به مثابه منطق دلالت‌شناختی

نظریه‌پردازی در علوم انسانی اسلامی*

mahdishoshtari@chmail.ir

مهدی شوشتري  / دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق، دانشگاه علوم اسلامی شهید محلاتی

دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۲۴ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۳

چکیده

یکی از چالش‌های بنیادین در مسیر تولید علوم انسانی اسلامی، فقدان روش‌شناسی‌ای بومی، منسجم و معرفت‌زا برای استخراج مفاهیم و نظریه‌ها از متون دینی است. این مقاله با تمرکز بر «مباحث الفاظ» در اصول فقه، به بررسی این فرضیه می‌پردازد که قواعد دلالت‌شناختی اصول فقه - نظیر ظهور، عموم و خصوص، مطلق و مقید، سیاق و مدلول‌های التزامی - می‌توانند نقش روش‌شناسی در فرایند نظریه‌پردازی علوم انسانی اسلامی ایفا کنند. روش این پژوهش، تحلیلی - نظری و مبتنی بر تطبیق قواعد اصولی با ساختارهای مفهومی در علوم انسانی است. در هر بخش از مقاله، یکی از قواعد مباحث الفاظ معرفی و تحلیل شده و با ارائه نمونه‌هایی از حوزه‌هایی همچون تربیت، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و سیاست نشان داده شده که چگونه این قواعد می‌توانند از متون دینی، گزاره‌هایی منسجم و قابل نظریه‌پردازی استخراج کنند. همچنین، الگویی گام‌به‌گام برای تبدیل مفاهیم دینی به نظریه‌های علمی ارائه شده که شامل مراحل انتخاب مسئله، تحلیل دلالی، استخراج مفاهیم نظری، و ارزیابی نظریه در چارچوب اسلامی است. نتیجه پژوهش حاکی از آن است که مباحث الفاظ، به‌عنوان ابزار فهم عقلانی و زبان‌شناسانه متون، می‌توانند پایه‌ای روشمند و بومی برای توسعه علوم انسانی اسلامی فراهم کنند، روشی که نه گرفتار ذهن‌گرایی تأویلی است و نه تقلید از مدل‌های سکولار غربی، بلکه مبتنی بر اجتهاد عقلانی درون دینی است.

کلیدواژه‌ها: اصول فقه، مباحث الفاظ، نظریه‌پردازی، علوم انسانی اسلامی، دلالت‌شناسی، روش‌شناسی اسلامی.

* این مقاله در همایش بین‌المللی «علوم اسلامی انسانی: بزرگداشت علامه محمدتقی مصباح یزدی» ارائه شده است.

مقدمه

پروژه «اسلامی‌سازی علوم انسانی» یا به تعبیر دقیق‌تر، تولید علوم انسانی اسلامی، یکی از مهم‌ترین تلاش‌های معرفتی در دهه‌های اخیر در جهان اسلام، به‌ویژه در ایران پس از انقلاب اسلامی بوده است. هدف اصلی این پروژه، بازسازی نظام معرفتی علوم انسانی بر مبنای جهان‌بینی توحیدی و با اتکا به منابع اصیل معرفتی اسلام، یعنی قرآن، سنت، عقل و اجماع است (پارسانیا، ۱۳۹۴، ص ۱۲). با این حال، یکی از جدی‌ترین موانع در این مسیر، فقدان یک روش‌شناسی بومی، قاعده‌مند و معرفت‌زا برای استنباط مفاهیم و نظریه‌های علمی از منابع اسلامی است؛ به گونه‌ای که بتواند از یک سو با معیارهای معرفتی قابل دفاع در علم معاصر همخوانی داشته باشد، و از سوی دیگر، به مبانی اسلامی وفادار بماند (باقری، ۱۳۹۰، ص ۴۶؛ گلشنی، ۱۳۸۰، ص ۷۱).

در این میان، اصول فقه، به‌ویژه در بخش «مباحث الفاظ»، ظرفیت‌هایی کمتر شناخته شده برای حل این مشکل دارد. اصول فقه، به عنوان دانشی ریشه‌دار در سنت اسلامی، صرفاً ابزاری برای استنباط احکام عملی نیست، بلکه در لایه‌ای عمیق‌تر، منطقی روشمند برای تحلیل ساختار معنا در متون دینی است (مظفر، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۳۴). مباحث الفاظ نیز، که شامل قواعدی مانند ظهور، نص، عموم و خصوص، اطلاق و تقیید، امر و نهی، مفهوم شرط، سیاق، و دلالت‌های ضمنی است، نه تنها نقش کلیدی در فهم احکام شرعی دارند، بلکه به واسطه ویژگی عقلانی و زبان‌محور خود، قابل تعمیم به حوزه‌های غیرفقهی همچون مفاهیم انسانی، اجتماعی، و رفتاری نیز هستند (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۷، ص ۱۷؛ علیدوست، ۱۳۹۵، ص ۶۶).

به عنوان پیشینه تاریخی بحث، بررسی تاریخ علم اصول فقه نشان می‌دهد که از دوره شیخ مفید و سید مرتضی تا زمان محقق حلی و علامه حلی، مباحث الفاظ به عنوان بخش کلیدی اصول فقه، به طور ضمنی دارای کارکردهای روش‌شناختی در فهم متون دینی بوده‌اند. با این حال، در دوره متأخر، به‌ویژه با ظهور مکتب اصولی آخوند خراسانی و بعدتر شهید صدر، نقش عقل در دلالت‌سنجی متون و ظرفیت‌های تحلیل زبانی اصول فقه، به طور مستقیم مورد توجه قرار گرفت (مظفر، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۳۴؛ صدر، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۲۱). شهید صدر در اثر مهم خود، «الحلقات»، تصریح می‌کند که اصول فقه می‌تواند به مثابه ابزاری عقلانی برای تولید معرفت در حوزه‌های مختلف از جمله علوم انسانی ایفای نقش کند (صدر، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۱۱۲). علامه مصباح یزدی نیز اصول فقه را «منطق فهم دین» نامیده و آن را قابل توسعه به سایر عرصه‌های علمی می‌داند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۹۵). این نگاه تاریخی نشان می‌دهد که اصول فقه، به‌ویژه مباحث الفاظ، همواره ظرفیت‌هایی فراتر از استنباط احکام فقهی در خود داشته‌اند.

در دهه‌های اخیر، برخی از محققان به امکان‌سنجی استفاده از اصول فقه، به‌ویژه مباحث الفاظ، در تولید علوم انسانی اسلامی توجه کرده‌اند. برای نمونه، باقری (۱۳۹۰) در کتاب *روش‌شناسی علوم انسانی/اسلامی*، به ظرفیت

اصول فقه به‌عنوان الگوی بومی روش‌شناسی اشاره می‌کند (ص ۵۲). همچنین پارسانیا (۱۳۹۴) در کتاب معرفت‌شناسی علوم انسانی، اصول فقه را به‌مثابه حلقه واسط میان متن دینی و نظریه‌های علمی تحلیل می‌کند (ص ۴۵). علیدوست (۱۳۹۵) در اثر *اجتهاد ساختارمند*، به نقش مباحث الفاظ در فهم عقلانی متن و تولید ساختارهای معرفتی در علوم انسانی پرداخته و آنها را هم‌سطح با ابزارهای هرمنوتیکی نوین می‌داند (ص ۹۱). سجادی (۱۳۹۱) نیز در مقاله‌ای با عنوان «روش‌شناسی کشف نظریه از منابع دینی»، مباحث الفاظ را بخشی از منطق نظریه‌پردازی در فقه و علوم انسانی معرفی می‌کند (ص ۶۷).

در سطح پژوهش‌های موردی و تخصصی، پژوهشگران متعددی کوشیده‌اند قواعد خاصی از مباحث الفاظ را در تحلیل متون دینی و تولید نظریه‌های علوم انسانی به‌کار گیرند. برای نمونه، گلشنی (۱۳۸۰) در کتاب *از علم دینی تا پارادایم علم اسلامی*، تحلیل دلالت‌های نصوص را پایه‌ای برای طراحی مدل‌های بومی علوم انسانی می‌داند (ص ۷۱). آیت‌الله فاضل لنکرانی (۱۳۸۷) در اثر اصولی خود، ضمن شرح قاعده ظهور و سیاق، به نقش آن در فهم نظام‌مند آیات تربیتی و اجتماعی قرآن پرداخته است (ص ۱۷ و ۳۵). همچنین در پژوهشی میان‌رشته‌ای، پارسانیا (۱۳۹۴) قواعد اطلاق و تقیید را ابزارهای مهمی برای استخراج مفاهیم کلان در حوزه جامعه‌شناسی اسلامی معرفی کرده است (ص ۳۷). این آثار نشان می‌دهند که ادبیات معاصر در حال حرکت به‌سوی بهره‌گیری از اصول فقه، به‌ویژه مباحث الفاظ، به‌عنوان بنیانی روش‌شناختی برای علوم انسانی اسلامی است.

پرسش اصلی این مقاله آن است که آیا می‌توان از ظرفیت روش‌شناختی قواعد مباحث الفاظ اصول فقه، به‌عنوان ابزاری مفهومی در تولید نظریه‌های علوم انسانی اسلامی بهره گرفت؟ و اگر پاسخ مثبت است، چه روش، اصول و ملاحظات برای بهره‌برداری مؤثر از این ظرفیت وجود دارد؟

فرضیه پژوهش این است که «مباحث الفاظ اصول فقه، به دلیل برخورداری از ساختار عقلانی در تحلیل دلالت‌ها و عدم وابستگی ذاتی به حوزه فقه عملی، می‌تواند به‌عنوان روشی بومی و روشمند در فرایند نظریه‌پردازی در علوم انسانی اسلامی ایفای نقش کند».

نوآوری این مقاله در آن است که بر خلاف بسیاری از رویکردهای موجود در علوم انسانی اسلامی که عمدتاً یا به ترجمه و بومی‌سازی سطحی مدل‌های غربی اکتفا کرده‌اند، یا به برداشت‌های ذوقی و غیرقاعده‌مند از متون دینی بسنده نموده‌اند (سجادی، ۱۳۹۱، ص ۵۷). این پژوهش بر تحلیل نظام‌مند معنا در متن دینی با استفاده از ابزارهای اصول فقهی تمرکز دارد. در این رویکرد، اصول فقه از یک دانش فقهی صرف، به روشی برای کشف، تحلیل و سازمان‌دهی مفاهیم نظری در حوزه علوم انسانی اسلامی ارتقا می‌یابد.

از این‌رو در ادامه مقاله، ابتدا به تبیین نظری جایگاه مباحث الفاظ در ساختار معرفتی اسلام پرداخته می‌شود، سپس کاربرد قواعد اصلی مباحث الفاظ با ارائه مثال‌هایی مشخص از حوزه‌های علوم انسانی (تربیت، جامعه‌شناسی،

روان‌شناسی، سیاست و...) تحلیل خواهد شد و در نهایت، مدلی عملیاتی برای نظریه‌پردازی علوم انسانی اسلامی مبتنی بر مباحث الفاظ پیشنهاد می‌شود.

۱. مبانی نظری

علم اصول فقه از دیرباز به عنوان ابزار استنباط احکام شرعی شناخته می‌شده، اما نگاه عمیق‌تر به ساختار آن نشان می‌دهد که این دانش، درواقع نوعی منطق تحلیل گزاره‌های دینی است که قابلیت تعمیم به حوزه‌های فراتر از فقه را نیز دارد (مظفر، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۳۴). این منطق، بر پایه رابطه عقل با وحی و تحلیل زبان دینی استوار است و به همین دلیل می‌توان آن را در تحلیل و تولید مفاهیم نظری در علوم انسانی به کار گرفت.

برای نمونه، شهید صدر در «حلقات» اصول فقه، تصریح می‌کند که این دانش، نقش واسطه میان نص دینی و تولید معرفت معتبر را ایفا می‌کند (صدر، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۲۱). چنین دیدگاهی، اصول فقه را از یک ابزار فقهی صرف، به یک رویکرد روش‌شناختی فراگیر در فرایند اسلامی‌سازی معرفت ارتقا می‌دهد.

در درون علم اصول، «مباحث الفاظ» جایگاهی ممتاز دارد؛ چراکه این بخش عمدتاً به دلالت‌شناسی زبانی اختصاص دارد و کمتر وابسته به احکام عملی است. قواعدی چون ظهور، نص، عام و خاص، مطلق و مقید، مفهوم شرط، سیاق و امر و نهی، از قواعد تحلیلی زبان هستند که ماهیت عقلانی، منضبط و فرامذهبی دارند (فاضل لنگرانی، ۱۳۸۷، ص ۱۷).

برای مثال، «قاعده ظهور» که ناظر به برداشت متعارف از الفاظ در فقدان قرینه است، در تحلیل گزاره‌های غیرفقهی نیز کارآمد است. فرض کنید بخواهیم نظریه‌ای درباره «نقش تفاوت‌های فرهنگی در تعامل اجتماعی» تدوین کنیم؛ آیه «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» (حجرات: ۱۳) با ظهور خود بر لزوم شناخت متقابل میان گروه‌ها دلالت دارد. این دلالت، فارغ از بحث فقهی، می‌تواند پایه‌ای برای نظریه‌سازی در جامعه‌شناسی اسلامی باشد. در ادامه به ویژگی‌های مباحث الفاظ که آن را نظریه‌ساز می‌کند می‌پردازیم:

۲. قاعده‌مندی دقیق و منطق دلالت

یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های مباحث الفاظ در اصول فقه، قاعده‌مندی و دقت منطقی آنها در تحلیل معنای زبان دینی است. بر خلاف روش‌های شهودی، عرفی یا تأویلی که عمدتاً بر تجربه، پیش‌فرض‌های مفسر یا ساختارهای ذهنی استوارند، قواعد مباحث الفاظ بر منطق عقل عملی و قراردادهای عرفی عقلایی مبتنی‌اند. به عنوان مثال، قاعده ظهور بر این اصل استوار است که تا زمانی که قرینه‌ای وجود نداشته باشد، باید معنای متعارف لفظ را معتبر دانست. این چارچوب عقلانی، نه تنها ضابطه‌مند است، بلکه به مخاطب اجازه می‌دهد تا به برداشت بین‌الذهانی قابل دفاع از متن دینی دست یابد، بدون آنکه در دام تفسیرهای سلیقه‌ای یا متکثر بی‌ضابطه گرفتار شود (علیدوست، ۱۳۹۵، ص ۶۶).

چنین ساختار تحلیلی‌ای، مباحث الفاظ را برای استخراج گزاره‌های علمی با اعتبار روش‌شناختی آماده می‌سازد. درواقع، نظریه‌پردازی علمی در علوم انسانی نیازمند مفاهیمی است که نه‌تنها ریشه در متن داشته باشند، بلکه از یک فرایند تحلیل منظم و منطقی عبور کرده باشند. قواعدی مانند عموم و خصوص، مطلق و مقید، و سیاق، دقیقاً چنین سازوکاری را فراهم می‌کنند. به همین دلیل، بسیاری از متفکران حوزه علم دینی معتقدند که مباحث الفاظ می‌توانند به‌عنوان منطق زبان‌شناختی نظریه‌ساز عمل کنند، مشابه آنچه در زبان‌شناسی فلسفی یا هرمنوتیک تحلیلی دیده می‌شود (صدر، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۱۱۲؛ پارسانیا، ۱۳۹۴، ص ۳۷).

۳. استقلال نسبی از مسائل فقهی

ویژگی دوم آن است که مباحث الفاظ، بر خلاف بسیاری از بخش‌های اصول فقه، مستقلاً از فروع فقهی و مسائل عبادی قابل کاربردند. اگرچه علم اصول فقه در ابتدا برای استنباط احکام شرعی توسعه یافت، اما مباحث الفاظ به لحاظ ساختار منطقی و زبان‌شناسانه، از فقه عملی فاصله گرفته‌اند. برای مثال، قاعده سیاق یا مفهوم شرط، در اصل به تحلیل نحوه دلالت جملات بر معنا مربوط‌اند و به احکام خاصی محدود نمی‌شوند. این امر سبب می‌شود که بتوان از این قواعد، در فهم گزاره‌های اخلاقی، اجتماعی، روان‌شناختی و فرهنگی قرآن و سنت نیز بهره گرفت، بدون آنکه ناچار باشیم همه چیز را به زبان فقه تقلیل دهیم (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۷، ص ۳۵).

این استقلال روش‌شناختی به پژوهشگر اجازه می‌دهد تا متون دینی را در حوزه‌هایی مانند علوم انسانی اسلامی، با نگاهی فراققه‌ای و مفهومی تحلیل کند. مثلاً در حوزه تعلیم و تربیت، می‌توان با تکیه بر قاعده ظهور و عموم، مفاهیمی چون «تزکیه»، «تعلیم»، یا «هدایت» را نه صرفاً به‌عنوان احکام واجب و مستحب، بلکه به‌عنوان نظام معنایی تربیت اسلامی تحلیل کرد. همین قابلیت تعمیم، مباحث الفاظ را به ابزاری می‌سازد که با فلسفه علوم انسانی اسلامی هم‌افق است و می‌تواند به‌عنوان روشی مکمل و بومی در تولید دانش انسانی اسلامی ایفای نقش کند (باقری، ۱۳۹۰، ص ۵۲).

۴. امکان تطبیق بر متون غیرفقهی

سومین ویژگی مهم مباحث الفاظ، قابلیت تطبیق گسترده آنها بر متون غیرفقهی دینی است. بخش عمده‌ای از قرآن کریم و روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام به موضوعاتی اختصاص دارد که در حوزه‌های علوم انسانی قرار می‌گیرند: مانند عدالت، آزادی، خانواده، تربیت، روان، جامعه، و حتی مدیریت و سیاست. قواعد مباحث الفاظ می‌توانند ساختار معنایی این متون را آشکار کرده و آن را در قالب گزاره‌هایی قابل نظریه‌پردازی بازسازی کنند. برای مثال، در تحلیل آیه «وَوَشَّوْهُمْ فِی الْأُمْرِ»، قواعد ظهور و اطلاق نشان می‌دهد که اصل مشورت، نه فقط در فقه حکومتی، بلکه در نظریه‌پردازی مشارکت سیاسی اسلامی قابل استفاده است (مظفر، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۱۲۱).

این قابلیت تطبیق، به نظریه‌پرداز اسلامی این امکان را می‌دهد که بدون نیاز به واردات نظریه‌های سکولار، مفاهیم و نظریه‌هایی اصیل و بومی را بر اساس دلالت‌های نصوص دینی سامان دهد. از سوی دیگر، همین ویژگی کمک می‌کند تا روش‌های بومی اسلامی در مواجهه با مسائلی مانند هویت، معنا، عدالت، توسعه و تعلیم، از پشتوانه معرفتی قوی‌تری برخوردار باشند. به بیان دیگر، مباحث الفاظ ابزار «زبان‌شناسی اسلامی» هستند که امکان دارد از طریق آن، متون مقدس به زبان علم انسانی امروز ترجمه شوند؛ نه با تحریف، بلکه با تحلیل دقیق و روشمند (علیدوست، ۱۳۹۵، ص ۹۱؛ پارسانیا، ۱۳۹۴، ص ۴۵).

۵. بازخوانی تاریخی - نظری اصول فقه در نگاه متفکران معاصر

برخی متفکران معاصر مانند امام خامنه‌ای بر این باورند که اصول فقه «روش تولید علم دینی» است و باید به‌عنوان «مدل روش‌شناسی علوم اسلامی» بازسازی شود (بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار نخبگان حوزوی، ۱۳۹۰/۹/۲۳). همچنین، علامه مصباح یزدی نیز اصول فقه را «مجموعه‌ای از قواعد عقلانی و نظام‌مند» معرفی می‌کرد که ظرفیت کاربرد در دیگر حوزه‌های معرفتی مانند سیاست، تعلیم و تربیت، و روان‌شناسی اسلامی را داراست (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۹۵).

۶. مثال: نظریه رشد تدریجی در تربیت اسلامی

آیه «لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره: ۲۸۶)، با مدلول التزامی خود، اصل «تناسب تکلیف با توانایی» را القا می‌کند. این اصل، با تحلیل اصولی (دلالت التزامی)، می‌تواند پایه‌ای برای طراحی الگوهای آموزش مبتنی بر رشد فردی و سطح‌بندی اهداف تربیتی باشد، نکته‌ای که در روان‌شناسی اسلامی و تعلیم و تربیت بسیار کلیدی است.

۷. کاربرد قواعد مباحث الفاظ در نظریه‌پردازی علوم انسانی اسلامی

در این بخش هر قاعده اصولی را به‌صورت کاربردی بررسی می‌کنیم، با ذکر تعریف دقیق، تحلیل نظریه‌ساز، و چند مثال از رشته‌های مختلف علوم انسانی.

۷-۱. قاعده اول: ظهور

قاعده «ظهور» از بنیادی‌ترین قواعد مباحث الفاظ است. بر اساس این قاعده، لفظ در صورت فقدان قرینه، بر معنای متعارف و متبادر خود دلالت می‌کند. اصولیون از جمله مظفر و شهید صدر، این قاعده را بر پایه عرف عقلایی استوار کرده‌اند و آن را به‌عنوان مبنای حجیت «ظهور کلام» در استنباط احکام تلقی کرده‌اند (مظفر، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۷۶؛ صدر، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۹۹).

در اصل، ظهور نوعی قرارداد عقلایی زبانی است که امکان ارتباط را فراهم می‌کند. وقتی گوینده‌ای سخن می‌گوید و قرینه‌ای بر خلاف معنای رایج ارائه نمی‌دهد، مخاطب حق دارد معنای رایج را بفهمد و بدان استناد کند.

ظهور به‌عنوان یک ابزار معناشناسی قاعده‌مند، در نظریه‌پردازی علوم انسانی سه نقش مهم ایفا می‌کند: مفاهیم بنیادین مانند عدالت، تزکیه، هدایت، عقل، شورا، ظلم، و... در متون اسلامی بارها تکرار شده‌اند. قاعده ظهور کمک می‌کند تا در مواجهه با این مفاهیم، به‌جای برداشت‌های تفسیری یا تأویلی غیرقابل سنجش، معنای عرفی و عادی آنها مینا قرار گیرد. ظهور، امکان شکل‌دهی به گزاره‌هایی را فراهم می‌کند که بعداً در قالب یک نظریه قابل توسعه‌اند. این گزاره‌ها مانند «زیرساخت مفهومی» نظریه‌های علوم انسانی اسلامی عمل می‌کنند. یکی از چالش‌های نظریه‌پردازی از متون دینی، خطر گرفتار شدن در برداشت‌های ذهنی یا ذوقی است. ظهور این خطر را مهار کرده و روش فهم متن را بین‌الذهانی و قابل دفاع می‌کند.

مثال‌های کاربردی از علوم انسانی

الف. تربیت اسلامی: نظریه «شناخت مقدم بر تزکیه نیست، بلکه هم‌زمان است». آیه «يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» (جمعه: ۲).
با توجه به ترتیب ظاهری الفاظ (يُزَكِّيهِمْ قبل از يُعَلِّمُهُمْ)، ظاهر آیه دلالت می‌کند که تزکیه (تربیت اخلاقی) مقدم یا هم‌سنگ با تعلیم است. این ظهور ترتیب، مبنای نظریه‌ای در تربیت اسلامی قرار می‌گیرد که اصلاح روحی و اخلاقی را مقدمه یادگیری معرفتی می‌داند.

ب. جامعه‌شناسی اسلامی: نظریه «تکثر فرهنگی وسیله تعامل اجتماعی است، نه عامل تقابل». آیه «وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» (حجرات: ۱۳).
ظهور آیه بر این دلالت دارد که تفاوت‌های قومی و فرهنگی برای «تعارف» (شناخت متقابل) قرار داده شده‌اند. این ظهور، پایه نظریه‌ای اجتماعی قرار می‌گیرد که هویت‌های فرهنگی را نه تهدید، بلکه فرصت تعاملی می‌داند.
ج. سیاست اسلامی: نظریه «مشورت واجب در تصمیم‌گیری اجتماعی».

آیه «وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران: ۱۵۹).
امر «شاویرهم» به‌صورت مطلق و بدون قید آمده است. ظهور امر در وجوب (در صورت نبود قرینه صارفه) و اطلاق آن، می‌تواند مبنای نظریه‌ای در سیاست اسلامی باشد که لزوم مشارکت مردم و عقلای قوم در تصمیم‌های حکومتی را ایجاب می‌کند.

بنابراین قاعده ظهور، بدون نیاز به تحلیل پیچیده فلسفی یا داده‌های آماری، امکان تولید مفاهیم پایه قابل نظریه‌پردازی را فراهم می‌سازد؛ مفاهیمی که به‌صورت منضبط و عرفی از دل متن استخراج می‌شوند و قابلیت توسعه در قالب چارچوب‌های علوم انسانی اسلامی را دارند.

۷-۲. قاعده دوم: عموم و خصوص

بررسی می‌کنیم چگونه این قاعده، در تولید نظریه‌های کل‌نگر و مصداق‌محور در حوزه‌هایی مانند عدالت اجتماعی،

تعلیم و تربیت یا اقتصاد اسلامی به کار گرفته می‌شود. این قاعده نیز، همچون ظهور، از قواعد بنیادین تحلیل زبان دینی در اصول فقه است که ظرفیت‌های بالایی برای نظریه‌سازی دارد.

قاعده عموم و خصوص به بررسی دلالت الفاظ عام بر همه مصادیق ممکن، و خروج موارد خاص با قرینه دلالتی می‌پردازد. بر اساس تعریف اصولی، لفظ عام، لفظی است که بر تمام افراد قابل انطباق بر مفهوم دلالت دارد، مانند واژه‌های «کل»، «جمع»، «الناس»، یا اسم جنس با «ال» استغراقی. در مقابل، الفاظ خاص، دلالت بر فرد یا گروه محدودتری دارند (مظفر، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۹۳).

اصل در استعمال الفاظ عام، شمول و گستره دلالتی آنهاست، مگر آنکه قرینه‌ای آن را تخصیص دهد. این قاعده، نه تنها در فقه، بلکه در تحلیل مفاهیم اجتماعی، حقوقی و رفتاری نیز نقشی کلیدی ایفا می‌کند؛ چراکه امکان تمایز میان نظریه‌های کلان (کل‌نگر) و تحلیل‌های موردی (مصادقی) را فراهم می‌سازد.

در نظریه‌پردازی علوم انسانی اسلامی، این قاعده سه کاربرد عمده دارد:

تفکیک نظریه‌های عام از مصادیق خاص: بسیاری از آیات و روایات، گزاره‌هایی عام هستند که می‌توان آنها را به‌عنوان اصول نظری کلان تلقی کرد. در کنار آنها، موارد خاصی نیز وجود دارند که توضیح‌دهنده یا محدودکننده دامنه کاربرد نظریه هستند.

استخراج سلسله‌مراتب گزاره‌ها: با شناخت عموم و خصوص، می‌توان ساختار منطقی یک نظریه دینی را بازسازی کرد؛ از جمله اینکه چه چیزی اصل است و چه چیزی قید یا استثناست.

ارائه نظریه‌ای منعطف و قابل انطباق با واقعیت‌های متنوع: با استفاده از تخصیص، می‌توان نشان داد که یک نظریه اسلامی، به‌رغم شمول کلان، در مواجهه با موقعیت‌های خاص اجتماعی یا تاریخی چگونه قابلیت تطبیق دارد.

مثال‌های کاربردی از علوم انسانی

الف. عدالت اجتماعی در فقه سیاسی: آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» (نحل: ۹۰). لفظ «العدل» به صورت اسم جنس با الف و لام استغراقی آمده و ظهور در شمول کامل عدالت در تمام عرصه‌های زندگی دارد. این آیه به مثابه اصل نظریه عدالت اسلامی، یک قاعده کل‌نگر فراهم می‌کند. در کنار آن، روایاتی نظیر «اعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ» (عدل بین فرزندان) با فرض صحت سند و اعتبار روایی، به‌عنوان مصادیق خاص اجرای عدالت عمل می‌کنند. این نسبت عام و خاص، چارچوب نظریه عدالت اسلامی را هم در سطح ساختاری (عدالت سیاسی، اقتصادی، قضایی) و هم در سطح رفتاری (عدالت خانوادگی) مشخص می‌کند.

ب. تعلیم و تربیت اسلامی: آیه «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (زمر: ۹). این آیه، با ساختار استفهام انکاری و شمول واژه «الذين يعلمون»، دلالت بر برتری مطلق علم‌آموزی دارد. اما در برخی آیات دیگر مانند «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر: ۲۸)، قیدی افزوده می‌شود که خشیت الهی را شرط ارزشمند بودن علم

قرار می‌دهد. این نسبت عموم و خصوص، در نظریه تربیتی اسلامی، تفکیکی میان علم نافع و علم بی‌ثمر ایجاد می‌کند و نشان می‌دهد تعلیم در چارچوب تقوا و خشیت معنا دارد.

ج. نظریه حکمرانی دینی: آیه «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» (شوری: ۳۸). جمله‌ای با ساختار اسمیه و الفاظ عام است که مدل حکمرانی مردم‌محور را بیان می‌کند. این گزاره می‌تواند پایه نظریه‌ای کلان درباره «اصل شورا در اداره جامعه اسلامی» باشد. درعین حال، آیه «شاورْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران: ۱۵۹) که مخاطبش پیامبر است، تخصیص این اصل در شرایط رهبری خاص را نیز مطرح می‌سازد. این ساختار، اجازه می‌دهد نظریه شورا هم در سطح کلان (اصل عام)، و هم در سطح عملکرد رهبری خاص، بازسازی شود.

نتیجه اینکه قاعده عموم و خصوص، امکان طراحی نظریه‌هایی را می‌دهد که هم بنیاد نظری عام دارند، و هم انعطاف کاربردی در سطوح خاص و شرایط متغیر، این قاعده، به‌ویژه در نظریه‌پردازی اجتماعی و سیاسی اسلامی، ابزاری است برای پیوند بین آرمان‌های کلان و اقتضائات میدانی، بدون قربانی کردن اصول.

۷-۳. قاعده سوم: مطلق و مقید

بررسی می‌کنیم که چگونه می‌توان از این قاعده برای تعیین شرایط کاربرد نظریه‌های اسلامی در حوزه‌هایی مانند مدیریت، خانواده و سیاست عمومی استفاده کرد. این قاعده نقش مهمی در تعیین قلمرو و شرط کاربرد مفاهیم دینی دارد و یکی از ابزارهای دقیق و کاربردی برای نظریه‌پردازی در علوم انسانی اسلامی است.

در اصول فقه، لفظ مطلق به لفظی اطلاق می‌شود که بر مصداقی بدون قید یا وصف دلالت دارد، مانند واژه انسان، زکات، مشورت، وقتی به‌صورت نامحدود استفاده شوند. در مقابل، لفظ مقید با افزودن وصف یا شرطی خاص، حوزه دلالت آن را محدود می‌کند (مظفر، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۱۰۲).

قاعده «مطلق و مقید» بر این اساس استوار است که هر گاه دو گزاره یکی مطلق و دیگری مقید باشند و وحدت موضوع و حکم داشته باشند، مقید بر مطلق مقدم می‌شود؛ یعنی قید بر دایره شمول مطلق اثر می‌گذارد، مگر آنکه دلیلی بر عدم تقیید وجود داشته باشد.

در نظریه‌پردازی علوم انسانی اسلامی، این قاعده امکان تنظیم دقیق شرایط، حدود و زمینه‌های تحقق نظریه‌ها را فراهم می‌کند. به عبارت دیگر، اولاً نظریه‌ها از دل گزاره‌های مطلق استخراج می‌شوند، دوم اینکه قیده‌های مقیدکننده، چارچوب کاربرد آن نظریه را مشخص می‌کنند، در نتیجه، نظریه‌ها واقع‌بینانه، منعطف و در عین حال منضبط طراحی می‌شوند. این قاعده به‌ویژه در طراحی سیاست‌های اجتماعی، تربیتی، خانوادگی و حکمرانی، به نظریه‌پرداز کمک می‌کند تا بین آرمان‌های دینی و واقعیت‌های متغیر اجتماعی توازن برقرار کند.

مثال‌های کاربردی از علوم انسانی

الف. مشارکت اجتماعی در سیاست اسلامی: آیه «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران: ۱۵۹). این امر، ظهور در وجوب

مشورت دارد و به صورت مطلق بیان شده است؛ یعنی شامل همه موارد تصمیم‌گیری می‌شود، اما اگر در روایات آمده باشد که «شاوِروا أهل الرأى و العقل»، این قید «أهل رأی» به معنای نخبگان و عاقلان، دایره اطلاق را محدود می‌سازد. بنابراین، در نظریه‌پردازی سیاسی اسلامی، می‌توان نتیجه گرفت که اصل «مشورت عمومی» در تصمیم‌سازی جایگاه دارد، ولی در مرحله تصمیم‌گیری تخصصی، مشارکت نخبگان عقلانی اولویت دارد. این نظریه با قاعده مطلق و مقید ساخته شده است.

ب. مدیریت خانواده: آیه «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» (نساء: ۳۴). ظاهر این آیه در بیان ولایت و سرپرستی مرد بر زن است و به صورت مطلق بیان شده است، اما در آیات و روایات دیگر آمده است که «من لم يحسن القيام على أهله، فلا ولاية له»، یا احادیثی که شرط قوامیت را احسان، عدالت، مشورت و تأمین نفقه می‌دانند. این قیود، با فرض اعتبار سندی، دایره اطلاق آیه را محدود می‌کنند و به ما می‌گویند که قوامیت حقی است مشروط به شروط اخلاقی و رفتاری، نه امتیازی مطلق. از این تحلیل، می‌توان نظریه‌ای اخلاقی و حقوقی در خانواده اسلامی طراحی کرد که ولایت را مسئولیت‌محور و تعهد‌آور، نه مطلق و آمرانه، تعریف می‌کند.

ج. روان‌شناسی اسلامی: نظریه رشد تدریجی تکلیف

آیه «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» (تغابن: ۱۶). این آیه، فرمان به تقوا را مقید به توانایی می‌کند. درحالی که در بسیاری از گزاره‌های تربیتی دیگر (مانند اتقوا الله)، تقوا به طور مطلق توصیه شده است. این نشان می‌دهد که تقوا و التزام اخلاقی، وابسته به ظرفیت روانی، شناختی و فردی انسان است. بر پایه این تحلیل، می‌توان نظریه‌ای در روان‌شناسی اسلامی مطرح کرد که وظایف اخلاقی و دینی باید متناسب با ظرفیت شخصی، شناختی و عاطفی افراد تدوین شود؛ نظریه‌ای که به «تدرج، توان‌محوری، و شخصی‌سازی تکلیف» می‌انجامد.

نتیجه اینکه قاعده مطلق و مقید به نظریه‌پرداز اجازه می‌دهد تا از اطلاق مفاهیم دینی، اصول نظریه را استنتاج کند، از قیود مقیدکننده، شرایط تحقق نظریه را استخراج نماید. این قاعده به‌ویژه در طراحی الگوهای سیاست عمومی، مدیریت فرهنگی، تربیت اخلاقی و حقوق خانواده بسیار کارآمد است؛ زیرا پیوندی میان آرمان و واقعیت برقرار می‌سازد.

۷-۴. قاعده چهارم: سیاق و مناسبات صدر و ذیل

بررسی خواهیم کرد که طبق این قاعده چگونه می‌توان از آن برای استخراج ساختارهای مفهومی منسجم از متن دینی بهره گرفت. قاعده سیاق در اصول فقه، به این معناست که معنای هر لفظ یا جمله در متون دینی باید با توجه به جملات و عبارات قبل و بعد آن تفسیر شود. به عبارت دیگر، سیاق زمینه و چارچوبی است که دلالت کلام را محدود یا گسترش می‌دهد و مانع برداشت‌های پراکنده و جدا از زمینه می‌شود (مظفر، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۱۲۰). اصول فهم سیاق، به‌ویژه در قرآن اهمیت دارد؛ چراکه آیات پیوسته و مرتبط هستند و فهم یکی بدون درک بافت کل، ممکن است به خطا بینجامد. در نظریه‌پردازی علوم انسانی اسلامی، قاعده سیاق ابزاری کلیدی است برای پیوند دادن مفاهیم پراکنده در متون مختلف و ایجاد یک چارچوب کلی، جلوگیری از برداشت‌های سطحی و پراکنده که ممکن است به تعارض در نظریه‌ها

منجر شود، امکان تعریف دقیق‌تر مفاهیم با در نظر گرفتن زمینه تاریخی، فرهنگی و زبانی. به این ترتیب، سیاق باعث می‌شود که نظریه‌های اسلامی، انسجام و یکپارچگی ساختاری پیدا کنند و از پراکندگی و تناقض در تعبیر مصون بمانند.

مثال‌های کاربردی از علوم انسانی

الف. تعلیم و تربیت: نظریه جامع تربیتی بر اساس سیاق آیات آیات متعددی در قرآن از تربیت و ترکیه سخن می‌گویند: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (بقره: ۸۳)، «يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه: ۲). با توجه به سیاق این آیات، تربیت در قرآن دارای ابعاد رفتاری، اخلاقی و معرفتی است. بدون توجه به سیاق، ممکن است هر یک از این ابعاد مستقل گرفته شود، ولی با رعایت سیاق، این ابعاد به صورت نظام‌مند و منسجم در یک نظریه تربیتی اسلامی مطرح می‌شود.

ب. جامعه‌شناسی اسلامی: مفهوم خانواده در سیاق قرآن آیات مرتبط با خانواده مانند: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ» (نور: ۳۲) و «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» (نساء: ۳۴). در سیاق قرآن، ساختاری از مسئولیت، عدالت، و تعهد را ترسیم می‌کند که در قالب نظریه خانواده اسلامی به کار گرفته می‌شود.

ج. روان‌شناسی اسلامی: نظریه رشد بافت‌محور و سیاقی آیه «وَكَذَلِكَ أَشْأَانَاكُمْ أَزْوَاجًا» (نبا: ۸)، با در نظر گرفتن سیاق‌های بعدی درباره مسئولیت زوجین، می‌توان نظریه‌ای روان‌شناسانه مطرح کرد که رشد فردی و رابطه‌ای را در چارچوب نظام خانوادگی و اجتماعی فهم کند؛ یعنی روان‌شناسی فردی صرف نیست، بلکه سیاقی و بافت‌مند است.

نتیجه اینکه قاعده سیاق به پژوهشگر علوم انسانی اسلامی اجازه می‌دهد که مفاهیم و گزاره‌ها را در چارچوبی منسجم و متصل به هم تحلیل کند. از برداشت‌های پراکنده و ناپیوسته جلوگیری کند، نظریه‌هایی قابل دفاع، سازگار و مستدل ارائه دهد.

۷-۵. قاعده پنجم: مدلول‌های التزامی و تضمینی

مدلول‌های التزامی و تضمینی در اصول فقه به مفاهیمی اطلاق می‌شود که به صورت ضمنی و نه به صورت صریح، در یک نص دینی وجود دارند. مدلول التزامی آن چیزی است که از نص به طور منطقی نتیجه گرفته می‌شود، اما خود نص آن را به صراحت بیان نکرده است (مظفر، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۱۴۲).

مثلاً آیه «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره: ۲۸۶) صراحت دارد که تکلیف بر حسب توانمندی است، اما مدلول التزامی آن، اصل تناسب تکلیف با ظرفیت‌های فردی است که در بسیاری از حوزه‌های انسانی قابل تعمیم است.

این قاعده ابزاری قوی برای کشف و تثریزه کردن معانی عمیق و چندلایه در متون دینی، بازشناسی ارزش‌ها، اصول، و قواعدی که به صورت ضمنی در نصوص نهفته‌اند، ارتقای نظریه‌ها از گزاره‌های ظاهری به چارچوب‌هایی

که می‌توانند راهنمای عمل و تحلیل‌های پیچیده باشند. به این ترتیب، مدلول‌های التزامی، پایه‌های نظری را می‌سازند که بیش از ظاهر متن، به عمق معنا توجه دارند.

مثال‌های کاربردی از علوم انسانی

الف. روان‌شناسی اسلامی: اصل تناسب تکلیف با ظرفیت فرد

آیه «لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره: ۲۸۶). مدلول التزامی این آیه، اصل «تناسب تکلیف با ظرفیت فرد» است که در نظریه‌های روان‌شناسی اسلامی به «شخصی‌سازی آموزش و رشد فردی» منجر می‌شود. این اصل مبنای طراحی برنامه‌های روان‌درمانی و تربیت دینی فردمحور است.

ب. جامعه‌شناسی اسلامی: اهمیت عدالت توزیعی ضمنی در حکومت اسلامی

آیه «وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ» (روم: ۸)، ظاهر آیه حکم به انصاف در وزن دارد، اما مدلول التزامی آن، اصل عدالت توزیعی در نظام اقتصادی و اجتماعی است که نظریه‌های عدالت اقتصادی اسلامی را شکل می‌دهد.

ج. تعلیم و تربیت: نیاز به تربیت همه‌جانبه و متوازن

آیه «رَبِّ ذُنْبِي عِلْمًا» (طه: ۱۱۴)، مدلول التزامی این دعای تربیتی، تأکید بر رشد مستمر و همه‌جانبه دانش، شامل دانش نظری، عملی و اخلاقی است؛ که این امر در نظریه‌های تعلیم و تربیت اسلامی مورد توجه ویژه است.

نتیجه اینکه قاعده مدلول‌های التزامی و تضمینی به پژوهشگر اجازه می‌دهد تا از سطح ظاهر متون فراتر رود، چارچوب‌های نظری پویاتر و کارآمدتر بسازد، نظریه‌هایی ارائه دهد که هم غنی معنایی دارند و هم قابلیت حل مسائل واقعی را دارند.

در گام بعدی، به مرور و جمع‌بندی الگوی پیشنهادی نظریه‌پردازی مبتنی بر مباحث الفاظ اصول فقه می‌پردازیم و چند مثال کلان را برای کاربرد این الگو در علوم انسانی اسلامی بیان خواهیم کرد.

جمع‌بندی و الگوی پیشنهادی

همان‌طور که بررسی شد، مباحث الفاظ در اصول فقه دارای چهار ویژگی کلیدی‌اند که آنها را برای نظریه‌پردازی در علوم انسانی اسلامی ممتاز می‌سازد:

اولاً قاعده‌مندی و عقلانیت روش‌شناختی: قواعد دلالتی مانند ظهور، عموم و خصوص، مطلق و مقید، سیاق و مدلول التزامی، ابزارهای منطق زبان‌شناختی دقیق هستند که برداشت‌های سلیقه‌ای را محدود می‌کنند.

دوم اینکه قابلیت تعمیم و تطبیق دارند، این قواعد، گرچه در اصول فقه برای استنباط احکام طراحی شده‌اند، ماهیت زبان‌شناسانه و عقلانی دارند و لذا قابل انتقال به متون و موضوعات غیرفقهی در علوم انسانی اسلامی هستند. سوم اتصال به منابع معتبر دینی: مباحث الفاظ مستقیماً بر قرآن، سنت و عقل استوارند و در نتیجه نظریه‌هایی که با آنها تولید می‌شوند، ریشه‌دار و اصیل‌اند.

چهارم سازگاری با اهداف علوم انسانی اسلامی: هدایت انسان در چارچوب توحیدی و توجه به غایت‌شناسی اسلام، در این قواعد لحاظ شده است.

الگوی گام‌به‌گام نظریه‌پردازی با مباحث الفاظ شامل مراحل زیر است:

شرح	مرحله
تعیین موضوعی با اهمیت اجتماعی و اسلامی مانند عدالت، هویت فرهنگی، تربیت اخلاقی یا مدیریت خانواده	انتخاب مسئله انسانی
استخراج آیات، روایات و متون معتبر پیرامون موضوع	جمع‌آوری گزاره‌های دینی مرتبط
استفاده از قواعدی مانند ظهور، عموم و خصوص، مطلق و مقید، سیاق و مدلول التزامی برای تحلیل دقیق معنا	تحلیل دلالتی گزاره‌ها با قواعد مباحث الفاظ
تبدیل نتایج تحلیل دلالتی به مفاهیم و چارچوب‌های نظری علوم انسانی	استخراج مفاهیم نظری و ساختارهای معنایی
بررسی سازگاری با مبانی اسلامی، انسجام مفهومی و قابلیت کاربرد در میدان واقعی	ارزیابی نظریه با معیارهای بومی و کارآمدی
تعامل میان رشته‌ای و اجتهاد جمعی برای تکمیل و غنای نظریه	توسعه نظریه از طریق اجتهاد جمعی

مثال تطبیقی از الگو: نظریه عدالت اجتماعی اسلامی

مرحله ۱: انتخاب عدالت اجتماعی به عنوان مسئله؛

مرحله ۲: گزاره‌ها: آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» (نحل: ۹۰) و روایات مربوط به منع ظلم؛

مرحله ۳: تحلیل دلالتی: ظهور در معنای عدالت کلی؛ عموم آیه و خصوص روایات مصداقی؛ مطلق بودن حکم عدالت و مقید شدن به شرایط خاص در روایات؛ سیاق آیات مرتبط با عدالت در حکومت، اقتصاد و روابط خانوادگی؛ مدلول التزامی تناسب عدالت با مصالح فردی و اجتماعی.

مرحله ۴: استخراج مفهوم «عدالت ساختاری و رفتاری» در ابعاد مختلف جامعه اسلامی؛

مرحله ۵: ارزیابی نظریه با توجه به آموزه‌های توحیدی، انسجام نظری و اثربخشی اجتماعی؛

مرحله ۶: توسعه نظریه با مشورت علما، جامعه‌شناسان، و سیاست‌گذاران.

این رویکرد، پلی است میان فقه النص و علوم انسانی اسلامی، پل مهمی که به کمک آن می‌توان علوم انسانی مبتنی بر وحی و عقل را به صورت علمی و کارآمد تولید کرد. چنین روشی نه تنها از دو آسیب بزرگ علوم انسانی اسلامی، یعنی ذوق‌گرایی و تقلید از مدل‌های غربی جلوگیری می‌کند، بلکه با اتکا به عقلانیت و بومی‌سازی واقعی، ظرفیت تمدن‌سازی اسلامی را نیز افزایش می‌دهد.

نتیجه نهایی اینکه مباحث الفاظ در اصول فقه به عنوان ابزارهای قاعده‌مند، عقلانی و زبان‌شناسانه، ظرفیت بسیار بالایی برای تولید نظریه‌های علوم انسانی اسلامی دارند و قواعدی نظیر ظهور، عموم و خصوص، مطلق و مقید، سیاق، مدلول‌های التزامی و تضمنی، امکان استخراج مفاهیم و چارچوب‌های نظری منسجم، علمی و بومی را فراهم می‌کنند. بهره‌گیری از این قواعد، ضمن حفظ ریشه‌های وحیانی، از ذوق‌گرایی و تقلید صرف از نظریه‌های غربی جلوگیری می‌کند و نظریه‌هایی با پشتوانه معرفتی و قابلیت کاربرد در عرصه اجتماعی ارائه می‌دهد.

منابع

- باقری، غلامرضا (۱۳۹۰). *روش‌شناسی علوم انسانی اسلامی*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار نخبگان حوزه علمیه قم. در: khamenei.ir
- پارسانیا، حمید (۱۳۹۴). *معرفت‌شناسی علوم انسانی*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- سجادی، سیدجواد (۱۳۹۱). *روش‌شناسی کشف نظریه از منابع دینی*. معرفت فلسفی، ۳۹، ۵۵-۷۲.
- صدر، سیدمحمدباقر (۱۴۳۰ق). *دروس فی علم الأصول (الحلقات)*. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۹۵). *اجتهاد ساختارمند*. قم: بوستان کتاب.
- فاضل لنکرانی، محمد (۱۳۸۷). *نهایه افکار فی تحقیق مباحث الالفاظ*. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (عج).
- گلشنی، مهدی (۱۳۸۰). *از علم دینی تا پارادایم علم اسلامی*. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱). *آموزش فلسفه*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (عج).
- مظفر، محمدرضا (۱۴۲۷ق). *اصول الفقه*. قم: دارالمعارف الاسلامیه.